

منشآت جامی

رقعه آخری

سلامی کرده از سین تیز دندان
سلامی از کمند طرّه لام
بزیر آن الف از چشمه میم
تخفّه صحبت شریف و هدیه قربت منیف گردانیده، معروض آنکه چون خدمت مولوی را شوق رکاب بوسی عنان گیر شده بود خود را بر فترک او بستن واجب نمود، لاجرم این رقعه مصحوب رساله‌ای که بتجدید بتحریر پیوسته بحضور فرستاده شد اگر مصلحت دانند بعرض همایون رسانند والا ،

مثنوی :

هر چه مقبول^۲ دل پاک تست
بابدش^۳ از صفحه ادراک شست
دولت عاجل بسعدت آجل بروجّه اکمل میسر باد و محصل .

بیت :

سلامی خوشتر از فردوس اعلا
نی کلک تو طفل معنی را
غرّه صبح را ز طرّه شام
قصه کوتاه شب دراز مرا
الف در وی کشیده قدّ طویی
بینات^۴ حسن پرورده
رشک رخسار نو خطان کرده
پاره پاره بروز آورده
صحیفه شریفه مشحون بمعانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دوران نزدیک

بعضور را مشرف ساخت، در صورت هر خطی حظی روی نمود و از عکس هر حرفی فرحی پرتو انداخت از شوک شکوه غنچه‌های شکر و ثنا دمانید و از خار گله گله‌های محمدمت شکفانید آری،

بیت :

کر لطف تو بگذرد بخارستانها خوارستانها^۱ شود بهارستانها
حکایت گله و شکایت بنا بر آن واقع شد که ایشان از رقعۀ این فقیر تصور
کرده‌اند و در تحت تحریر و تقریر آورده و آلا،

بیت :

ناید از تو چنان معامله‌ای که کسی را رسد در آن گله‌ای
نیست از تو بجز گله گله مند زانکه لطف تو اش زینخ بکند
حق سبحانه و تعالی هه‌واره در نظر خودشان دارد و بآفت نظر بخودشان
مگذارد والسلام

رقعۀ اخیری

بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه درین چند روز از
نتایج فکر سحراندوز غزلی جدید بمخلصان قدیم رسید نکته‌دانان سخن پرور و شیرین
زبانان نظم گستر عقد جواهر منظوم آنرا گوشواره^۲ سمع و قبول^۳ و تسلیم بلکه حمایل
گردن خضوع و تعظیم ساخته طریق تتابع آن برداشتند و معانی بدیع بر لوح بیان
نگاشتند. داعی نیز دفع گمان تکاسل و رفع تهمت تساهل را بآنکه .

شعر :

زیران در قیاس خرده دانا^۳ نیاید جودت طبع جوانان
گوهری چند از خوی خجالت جمع کرده و در صدف صدق ارادت پرورده و
برشته دقیقه محبت فراهم آورده تحفه سلك صحبت و هدیه نظم جمعیت می گرداند.

۱- «خارستانها» صحیح است ۲- «و» قبل از کلمه قبول زائد است ۳- «ظه» دانان

مثنوی :

رشته این نظم که گوهر نماست نیست گهر بلکه صدف پارهاست
 زیور افسر نسزد شاه را باد کمر بنده درگاه را
 همیشه ریاض سخن از رشحات طبع گوهر ریزشان تازه باد و فضای جهان از
 نعمات دلاویزشان پر آوازه والسلام

رقعه اخیری

لاف شوق تست درسم لیک در عمر داز گر چه فرماید زبان یکشتمه نتواند^۱ گفت باز
 بعد از عزّ تبلیغ سلام بلسان تعمیه و ابهام معروض آنکه چون نامه مشتمل بر
 معماهای نامدار که نام زد این گمنام زاویه فقر و انکسار^۲ شده بود، رسید دیده را
 نور و سینه را سرور بخشید الحق هر یک را در بهار رونق غنچه‌ای یافت که از شکفتن
 آن باغ طبع خندان شود و نافه‌ای دانست که از شکافتن آن دماغ خرد عطر افشان گردد.

شعر :

درجی دیدش لطیف و موزون از درج که^۳ بقیمت افزون
 مکنون در وی در نسفته در بسته کلید آن نهفته
 دلها شده خون ز فکر پیوست نایافته بر گشادنش دست
 باز^۴ آن جواهر حذفی^۵ اما شامل گوهری آبدار و در مقابل آن لالی صدفی
 لیکن حامل لولو^۶ شاه‌وار در سلک نیاز و شکستگی ورشته تعلق (و) دل بستگی، انتظام
 داده به موقف حضور فرستاده و آن اینست در اسم سلطان حسین :

کرد زلفت سرکشی باروی خوب ای عشق کرد^۷

آفتابی جلوه ده هر سو بقانونی دگر

ایضاً در اسم مذکور، با دعا، چنانچه سلطان حسین خلد ملکه

۱- «ظ» : نتوان ۲- «ظ» : انکسار ۳- «ظ» : گهر

۴- «ظ» : بازاء ۵- «ظ» : خزفی ۶- «ظ» : لؤلؤی

۷- شاید «عشوه گر» باشد

ای زیر سر زلف کجبت ماه تمام
 قوس قزح ت بر اوج خور کرده مقام
 دل در خم گیسوی تو سر گشته مقیم
 گل پیش مه روی تو آشفته مدام
 امیدوار چنانست که اگر زیور حسن و جمال را نشاید خورده^۱ عین الکمال
 را در خور آید .

شعر :

هر چند صدف شکسته و خوار بود
 این بس که مقرّ در شهوار بود
 مشکل هر معتا بالتفات طبع لطیف شان حل باد و معمای هر مشکل باهتمام خاطر
 شریف شان منحل والسلام والاکرام

رقعه آخری

صحیفه‌ای از فتحه^۲ صاد صادقانرا گلپای فتح گشاده و از کسره^۳ حاسدانرا
 خارهای کسر نهاده بعد از تمادی ایام انتظار و توالی آلام اصطبار از جانب جناب
 امیرعلی شیرعالی^۴ مهر که اسم شریفش بصورت لطیف نگاشته^۵ قلم تحریر و خامه^۶ تقریر
 گشت، سمت ورود یافت منتظران زاویه^۷ اخلاص و امیدواران کاشانه^۸ اختصاص را مروّح
 روح و مفتوح فتوح آمد درمقابله^۹ تحیات انجام مفتوح تسلی تمام متحف و مهدی و مبلغ
 و هوّی می گردد، شرح تعطش^{۱۰} بر شرح زلال وصال حدّ زبان لال حال و مقال نیست
 لاجرم از آن تقاعد نموده بردعای متضمن هر تمنایی اقتضار می رود .

مثنوی :

ز تیغ فتح شاه صف شکن را
 اقبالیم جهان بسادا مسلم
 پی هر فتح عالم را سکونی
 میسر باد همچون لفظ عالم
 همیشه در دل حساد ملکش
 چوسین نوک سنانها باد مدغم والسلام

۱ - «خورده» صحیح است

۲ - «ظه» از کسره ما

رقعه آخری

دعایی بدایت^۱ مضموم مع الشوق والغرام و نهایت آن ممدود الی یوم القیام و العین بینهما مفتوحة الی الاجابه من الملک العالم بصورت نیاز نثار بساط جرات و انبساط میگردد میل و شغف بنیل شرف ملاقات بیش از آنست که بصرف عشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم و دوات ادای شمه‌ای از آن توان کرد لاجرم عنان قصد و نیت از صوب آن امنیت معطوف داشته باین دو بیت مصروف میگردد .

بیت :

زیرك آنكس که درخزانه دهر در گنجینه‌های راز زند
 جاه کوتاه زیر پهای نهد دست در دولت دراز زند
 لایزال نهال روضه امید بر و مند باد و شاخ دوحه سعادت جاوید بآن پیوند و السلام.

رقعه آخری

بعد از عرض اخلاص بکسان محبت و اختصاص معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمتی بزرگ است و شکر آن نعمت صرف اوقات و انقباس بمصالح مسلمانان و دفع مفسد ظالمان و عوانان و اگر ناگاه عیاذاً بالله طبع لطیف را از ممر آن شغل گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمّل آن گرانی را در کفه حسنات و زنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی در جمعیت اسباب سعادت دخیلی تمام .

مثنوی :

راحت و رنج چون بود گذران رنج کش بهر راحت دگران
 ز آنکه باشد بمزرع امید رنج تو تخم راحت جاوید
 حق سبحانه و تعالی دست گیر^۲ از پای افتادگان و پای مردی عنان از دست
 دادگان زیادت گرداند ، و السلام

رقعه آخری

سلامی که چون بلسان^۱ رمز از اصول و معانی آن نکته^۲ گویم جز ولاء ازلی درسم نیست و چون بمشام ذوق از وصول بمعانی آن شمه‌ای پویم از هموم ابدی ترسم نی بافتجه^۳ اخلاص مقرون بغایت تذلل و ابتهال و مصحوب بنهایت توجه بدولت اتصال تحفه^۴ موقوف شریف و هدیه^۵ مجلس منیف میگردد داغ دل سوخته از فراق در اثنای علم آتش اشتیاق روشن تر از آنست که در شرح و بیان آن بکاغذ دو روی و خامه^۶ دوزبان احتیاج افتد لاجرم طی^۷ آن بساط نمود و زبان انبساط گشود، انها می رود که چون در این ولا ورقی بلکه بهر اهل محبت و ولا سبقتی مشحون بنکته‌ای چند که در اثنای شرح آخرین قصیده برده^۸، که بی شک گوی سبقت سبق از اولین و آخرین برده روی نموده و مملو بلطایف ارجمند که بر آن کتاب لطافت انبساط مصرع : چون قطره^۹ شبنم که چکد بر گل سیراب، بتازگی افزوده، مطرح پرتواندیشه گشت و مسرح عقل فکرت پیشه آمد الحق هر معنی دقیق که بتوفیق نظر موی شکاف شکافته بودند و بقوت مناسبت چون موی درهم بافته عقل باریک بین میان آن و موی فرق ننهاد و هر عبارت پاک که بفهم و ادراک از بحر زخار خاطر گوهروار استخراج کرده بودند و بالماس تفکر سفته در سلك انتظام آورده از آن تاجواهر آبدار و لالی شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم آنرا زیب و شاح جان وزینت حمایل جنان گردانید، توجه خاطر شریف باستنباط این نوع غرایب و بدایع باوجود کثرت شواغل و موانع علامت آنست که خدمت ایشانرا تفرقه^{۱۰} ظاهر آن جمعیت باطن را مانع نمی آید و از این معنی امیدوار گشت مسئلت می رود حق سبحانه و تعالی جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید، والسلام

۳- ظاهرأ «الم» صحیح است

۲- «ظ»؛ نکته‌ای

۱- «ظ»؛ بلسان

۵- «ظ»؛ و تفرقه

۴- «ظ»؛ کرده

رقعه اخیری

بعد از وظایف دعاء مقرون با جابت سمع الله لمن دعا مرفوع آنکه بتازگی قاصدی رسید و قصیده‌ای تازه رسانید .

بیت :

چو حرفی چند خواندم ز آن قصیده دل خاصانش اندر قید دیدم
در آن اثنا چو شد چشم بصیرت گشاده جمله دلها صید دیدم
هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت و مصرع خاطر بسرعت نفوذ مباهی، مصرع:
بهر حرفی فرو شد چون سیاهی، هیچ نقصانی جز آنکه دفع عین الکمال را در احسن
کمال و لطف مقال نوشیده^۱ بودند و از هیچ چیزی ساخته این ناقص را لباس اوصاف
کمال پوشیده، بنظر اندیشه در نیامد، آری،

بیت :

مشاطه چو چهره بتان آرید از نیل خطی کشد پی دفع گزند
از فحوای آن چنان معلوم شد که خدمت ایشانرا ارادت اقبال بر قبله مقصود
و اعراض از نمودهای بی بود متناگد شده است الحمد لله علی آلائه اما اگر چنانچه در
تغییر امور صوری چون مالایم مزاج شریف عزیزان نیست مبالغه نرود، دور نمی نماید
هیچ جانست که مقصود ظاهر هست^۲ و جمال ظهورش جز کمال سایر نی،

مثنوی :

گر نه هر جائی جمال خود نمود وهو معکم اینما کنتم چه بود !
ماهی اندر آب جویت آبجوی میزند بر چشم و گوشش آبجوی
گر شود از آب آگه هم بآب وز حسد جانش رساند در حجاب (!؟)
حق سبحانه همگنانرا از حقیقت قرب به مقصود آگاه گرداند و دست همت از
نمودهای بی بود کوتاه والسلام

۱- شاید «کوشیده» صحیح باشد ۲- «ظ»: نیست

رقعه آخری

بعد رفع السلام الى المجلس العالی والموقف المحضوف بالمکرم والمعالی معروض
آنکه هر چند این شکسته هنوز از ملامت و غرامت قصیده^۱ پیشین نوشته^۱ اما چون نفس
شوم از سعادت ترک عادت محروم بساحت^۲ بحر شعر و سیاحت فیافی قوافی معتاد
گشته طریق غزل که بی توجهی حسی بعضی از مظاهر صوری چاشنی نمیدهد بالکلیه
انسداد یافته گاه گاه تشدید خاطر را بلکه تنبیه غایب و حاضر را بتتبع بعضی قصاید
عام الفوائد که بر سنن کلام الهی و حدیث نبوی مشتمل بر نصایح و کشف فضایح فرو
رفتگان در حازورات دنیو^۳ و بازماندگان از لذت کمالات معنوی است اشتغال نموده
می آید، جماعتی که از آن نمد کلاهی و در آن نقایص از خود بر خود گواهی دارند
تصور آن میکنند که غرض از آن تعبیر^۴ و تشنیع تو بیخ و تفریح^۵ ایشانست حاشا و تم حاشا

بیت :

خار بادشنه‌ای که خون ریز است چون در اوصاف خود زبان تیز است
نیست حاجت که در حریم چمن بهجایش زبان کشد سوسن
فقیر که خود را بهزار جرّ ثقیل از ملاقات صوری هرزه گویان کشیده و با بود
و نابود خود در زاویه خمول و حرمان آرمیده قبله طلب نیستی است که هر گز روی
هستی نبیند و وجهه قصد وی نابودی که گرد وجود بر آن ننشیند ویرا چه طاقت آنکه
در گوشه‌ای نشسته و ابواب دخول و خروج بر خود بسته تصویر صور خیالی جمعی
بریشان^۶ و احضار اشباح^۷ مثالی ایشان کند و از آن نشانه بر سازد و داستان محمدت و
مذمت (پر) پردازد هیئات هیئات ،

۱- در اینجا جمله ناقص است و شاید «بر نیامده» افتاده باشد .

۲- «ظ»؛ سیاحت ۳- شاید «قازورات دنیوی» باشد .

۴- «ظ»؛ تعبیر ۵- «ظ»؛ تفریح

۶- «بریشان» ۷- «اشباح» صحیح است .

رباعیه

انرا که دل از صلح کسان تنگ بود با هیچ کسان کجا سر جنگ بود؟
 وانرا که ز فخر این جهان ننگ بود با ننگ جهانیان چه آهنگ بود؟
 ومعدا در این ولا اختراع و املح المتاخرین^۱ خسرو دهلوی خذوالفعل بالفعل^۲
 در طریق اتباع آن شتافته بیتی چند گفته شده بود بخدمت فرستاده شد امید است
 که به چشم رضا ملحوظ گردد و از حسن اصفا^۳ ملحوظ والدعا^۴ بظهر الغیب اقرب الی
 الاجابه بالاریب والسلام والا کرام

رقعه آخری

با کلك تو گفت نامه کای گاه خرام صد تحفه خوش آورده روم^۴ ز شام
 گر پای تو در میان نباشد نرسد مهبجورانرا ز جانب دوست پیام
 چون رقعۀ شریف و عبارت لطیف متضمن رباعی^۵

بیت :

چنان در جودت و حسن و بیان بود کز آن خوشتر تصوّر کم توان کرد
 بمطالعۀ این ضعیف رسید از هر مصرع بر دل محزون و سینۀ مجروح در تفرقه
 مسدود گشت و باب جمعیتی مفتوح نایره شوق وصال اشتعال یافت و داعیۀ سیغ^۶ مفضی
 بدولت اتصال استکمال پذیرفت خاطر چنان میخواست^۷ که عنقریب امضای این نیست
 و تحقیق این اُمنیّت کرده آید اما بواسطه تمادی ایّام روزه و تضاعف هر روزه موعده
 این مواد^۸ بعید افتاد حق سبحانه و تعالی همگان را توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق
 گرداند و السلام والا کرام

۱- جمله مخدوش است و شاید چنین باشد: در این ولا باختراع املح المتاخرین

۲- «ظ»: که خذوالفعل بالفعل ۳- «ظ»: اصفاء

۴- «ظ»: بر روم ۵- کلمۀ «رباعی» زاید است .

۶- السیغ من الشراب: السایغ. المنجد

۷- «ظ»: میخواست ۸- «ظ»: میماد

رقعه آخری

همایون نامه‌ای چون یار دلبر بروی از عنبرتر بسته زیور
خط مشکین و نظم جان فزایش چو گیسوی مرصع از قفایش
در اطیب اوقات و اشرف ساعات مونس خلوت مهجوران و مایه سلوت رنجوران گشت

بیت :

گهی پرده ز روی او گشادند ز شوقش بوسها بر روی دادند
گهی سوی قفایش دست بردند ز عقد گیسویش گوهر شمردند
در مقابلۀ هر کرشمه از آن شاهد غیبی که بر منصه پاکی و بی عیبی جلوۀ ظهور
نمود هزار تعلق و دلبستگی و نیازمندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود
و تحاشیا عن الاطالة المفضية الى الملاله بر این دو بیت اقتضار کرده میشود .

بیت :

بود واثق رجای من که واجب ز من و هب در باغ مکاسب
چنانش در بر آرد شاخ امید که باشد میوه اش اقبال جاوید

رقعه آخری

رقعه مشتمل بر قطعه^۱ بمیزان لطافت سنجیده بلکه کاغذ قطعه^۲ جوهر سیراب
از او پیچیده^۳ بمفلسان عود و نزدیکان دور سمت وصول یافت .

بیت :

از غایت تعظیم نشانند آنرا بر حلقه چشم چون نگین در خاتم
جواب آن لوح اخلاص بنخامه اختصاص مرقوم گشت و بدعاء حسن عاقبت و
سعادت خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آله الامجاد

۱- المهن الخدمه. المنجد. شاید هم بجای «مهن» «یمن» بوده .

۲- «ظ» : بر قطعه‌ای ۳- «ظ» : قطعه‌ای

۴- یعنی کاغذ قطعه‌ای است که گوهری سیراب را در آن پیچیده بودند .

زهی کرده از شوق شهباز طبعت همایان قدسی هوای تذروی
 زم روم افرستاده ای مطلع^۲ خوش گز اهل سخن مثل آن نیست مروی

الحق مطلبی است انوار لطیف زکا. از معانی معانی^۳ آن طالع و آثار حسن
 ادی^۴ از عبارات آن لامع اگر چنانچه گاهی با تمام آن پردازند و پرتو اندیشه بر
 تکمیل آن اندازند شك نیست که بیت القصیده^۵ نظم ایام و واسطت العقد شهور و اعوام
 خواهد بود حق سبحانه از هر چه نباید مدون دارد و از هر چه نشاید مامون والسلام .

رقعه آخری

بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون موصل رقعه^۱ شریف عزیمت مراجعت
 نمود این فقیر خواست که در جواب آن کلمه^۲ چند بنویسد هر چند گردد خاطر نفور
 از رسوم عادی و تکلفات رسمی گشت از معانی فکرت و سماعی جز این رباعی چیزی
 بخاطر نگذشت .

بیت :

کی باشد کی که از جدائی برهیم وز تفرقه منی و مائی برهیم ؟
 حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت خرق عادت مفضی بردولت و سعادت رفیق
 گرداناد .

رقعه آخری

بعد از عرض نیاز مرفوع آنکه چون از رشحات صحاب^۶ فضل و افضال ارشادات
 شاداب کشتند، اصحاب نشان گم شده بلسان تعطش و تشوق .

بیت :

چو تشنه ای که کند آب دریا بان گم نشان گمشده خویشتن همی جویند^۷

۱- «ظ» : زمروم ۲- «ظ» : مطلبی
 ۳- ظاهراً یکی زیاد است . ۴- «ظ» : اداء
 ۵- «ظ» : کلمه ای ۶- «صحاب» : صحیح است .
 ۷- «ظ» : جویند

اگر مراسم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده در آن باب اهتمام فرمایند
حاکمند، لایزال مجلس شریف مجمع رفقا و مطمع فقرا باد .

رقعهٔ آخری

بر کنار دجله دور از یار^۱ مهجور از دیار دارم از اشک جگر گون دجله خون در کنار
چون سواد دیده ام دریا کند بغداد را سیل چشم دجله بزم گر شود بادجله یار
دعائی بجز اجابت قرین از مشاهدهٔ مقدمهٔ ائمهٔ مه‌دین و مسالمتی بشرف استجاب
همراه از مزارات متبرّ که اولیاءالله تحفهٔ مجلس شریف و هدیهٔ موقف منیف میگردد
ونزاع و تحنن و التیاع بدریافت سعادت ملاقات که اعترّ مطالب و اجل مراد آنست^۲
بیش از آنست که بامداد خامهٔ زبان آور و اعداد نامهٔ سخن گستر از عهدهٔ ادای آن
تقصی توان نمود^۳ لاجرم عنان بیان از آن صوب معطوف داشته معروض میگردد که
بعون عنایت بی‌علت حضرت عزّت احوال فقرائی که رفقاء سفر و جلساء بدو^۴ حضرتند
بر نهج سلامت و منهج استقامت گذرانست و از هر دغدغه و نگرانی که موجب تفرقه
باشد و پریشانی بر کزان انشاءالله الکریم العزیز که مجاری احوال دولتخواهان آن
حضرت نیز بر صورتی اجمل و معنی^۵ اکمل واقع باشد، این رقعهٔ تضرّع و ابتهال منتصف
شوال در حین ارتحال از بغداد بجانب حرّین اشرفین^۶ زاده‌ها^۷ الله شرفاً صورت تحریر
یافت. والسلام

رقعهٔ آخری

این^۷ نامه و قاصد تو بی‌قیل از وحی نشانه پوی جبریل
ز انقباس نفیس تو بهر باب انقباس مسیح زندگی یاب

۱- «ظ»: از یارو ۲- از مشاهد مقدسه

۳- «ظ»: «مراد آنست» ۴- «نمود» صحیح است

۵- ظاهراً «بدو» .

۶- «الشریفین» صحیح است . ۷- «ظ»: ای

قاصد ز تو نامه‌ای رسانید
 نامه نه که مایهٔ امانی
 درویش از آن ضمیر انور
 از نظم بدیع پاک روشن
 اضعاف جواهری که چیدیم
 شوق شعف و نیازمندی
 عرض دل شاد و طبع خرم
 جانرا ز غبار غم رهانید
 آئینه شاهد معانی
 صد شاهد معنوی مصور
 بستش بدر گهر مزین^۱
 زان نظم بگوش جان کشیدیم
 خالی ز خیال خودپسندی
 کردیم و کلامنا به تم. والسلام

رقعهٔ اخری بالانظم

تحفهٔ مجلس شریف رفیع
 گشته باهم یکی دو لام نخست
 بر همین نکته رقعہ را کردم
 میفرستم سلام بلکه سلام
 ماند^۲ باقی سیم سه حرف تمام^۳
 مختصر والسلام والا کرام

رقعهٔ اخری

کلمکت که بکام دوستان گام نهاد
 نبی نبی که ز جعد حور بر صفحهٔ نور
 مکتوب مرغوب مبنی بر قواعد اخلاص و محبت و مبنی از شواهد اختصاص و
 موّدت فی این حال واکرم ساعة بدین ذلیل قلیل البضاعه رسید هر سطری^۴ از مواجب
 حرمت و تعظیم و هر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و چون پاره‌ای
 تکلف درمراسلات دأب منشیان و دبیرانست نه شیوهٔ شکستگان و فقیران از آن اعراض
 نموده میگویند .

۱ - «بدر و گهر مزین» صحیح است .

۲ - «ظ»؛ مانده

۳ - مقصود از دو لام نخست عدد شصت است که بحساب ابجد حرف «س» میشود و چون
 به «لام» متصل شود کلمهٔ «سلام» درمیآید .

۴ - «ظ»؛ هر سطری بشطری

بیت :

خدا یار بادت که تا میتوانی به نیک و بد خلق نیک رسانی، والسلام

رقعة آخری

لازال مجدداً للكبراء ومجدداً فی اعانت الفقراء بعد از رفع تحییت و تسلیم مقرون
بلوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندک عارضه ای عارض گشته و بحمد اله
سبحانه بخیر گذشته می باید که شکرانه آنرا اکثر اوقات بی شایبه غرض و مطالبه عرضی
بکار سازی مظلومان و مهم پرداز می گردانند و آنرا وسیله نجات دینی و دنیوی
و واسطه علو درجات صوری و معنوی دانند ،

بیت :

در مزرع عمر تخم نیکوئی کار تا نام بر آید به نیکوئی کاری والسلام

رقعة آخری

نسیم هب من اکناف نجد و اوقد فی الحشاء نیران وجد
و کرمنا بان اهدی الینا کتاباً من ذری عز و مجد
اضاعاف الطافی که فراموشان را بآن یاد کرده اند و از خاطر رفتگان بخاطر
آورده و ظایف دعا گوئی و مراسم دعا جوئی مویدی میگردد و تحاشیاعن الاطناب فی الکلام
المفضی الی الاملال والابرام بردعا اقتصار می افتد حق سبحانه و تعالی همگنان را از
هر چه نباید نگاه دارد و از آنچه نشاید در پناه، والسلام

رقعة آخری

أحیی وانهی قصة البعد والنوی الی المجلس المحضوف بالمجد والعلی
استماع چنان افتاد که جزوی مرضی واقع بود و بزودی مرضی کلمی روی نموده
المنته لله ولی الاحسان

۱- «نیکو» صحیح است .

۲- ظاهراً مصراع دوم باید چنین باشد: «تا نام بر آیدت به نیکو کاری» یا نام بر آیدت به

نیکوئی کار ۳- «ظه» بوظایف

۴- ظاهراً عبارت غلط است، و باید «صحتی کلی» یا چیزی از این قبیل باشد ؟

خبر ضعف و مزده صحبت گرنه مصحوب یکدگر بودی
 بیخبر ماندگان هجرانرا زان خبر جان ودل بفرسودی
 حق سبحانه و تعالی همگانرا ازعارضهٔ امراض صوری و معنوی مصورا^۱ دارد
 وازغایلهٔ آفات دینی و دنیوی، والسلام والاکرام .

رقعهٔ آخری

لازال كالصلوات عمادالدين و كالصوم جنهٔ لاهل الصدق والیقین ساعات بطاعات مقرون
 باد واوقات بخیرات و مبرات مشحون .

رباعیه

گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند بر عادت اهل رسم باهم پیوند
 دل گفتم که ابرام نه شرط ادبست بس کن که همین دعا بسندست بسند
 والسلام .

رقعهٔ آخری

لازال الافلاك حول مرکزة دائره و النجوم فی اصابهٔ سهم سعادهٔ حائره

رباعی :

گفتم که جواب نامهٔ جان پیوند بر لوح بیان رقم زخم حرفی چند
 دل گفتم که از تکلف عادت و رسم بگذر که همین دعا بسندست بسند

رقعهٔ آخری

خاطر شریف از تقید بمطلوبات مجازی مطلق باد واوقات عزیز باستغراق در
 مقصود حقیقی مستغرق ،

رباعیه :

چون یافت بجان زادهٔ کلکت پیوند زان خطٔ مسلسل خرد افتاد به بند
 گفتم جواب نویسم دل گفتم^۲ بس کن که همین دعا بسندست بسند،
 والسلام

رقعة اخري بالنظم

سلام الله تعالى ورحمته وبركاته عليكم ،

بيت :

آفتاب از طارم عزت چو سازد ذره را پایه قدر و شرف عالی بتشریف خطاب
در جواب آن خطاب از ذره عقل خورده^۱ بین هیچ نشمارد صواب الاتقاع از جواب
اسباب دولت این جهانی مقرون بموجب سعادات جاودانی میسر باد بالنبی وآله

رقعة اخري

بعالی جناب نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی اکملی اکرمی الذی
يقصر البيان عن أن محیط الاقلام بالاقامة في الاثقاب مطروحة دون سدة بابہ مدائنہ تعالی ظلال
افضاله غیاثاً للدين و الدنيا و مغیثاً للاسلام و المسلمین ،

بيت :

دعاهائی که بر لب نارسیده نوید فاستجبناها شنیده
تحیاتی که با آن نیست روشن خروج از عهده حیو باحسن
مبلغ و موّی میگردد: بعده معروض آنکه چون مجازی^۲ احوال اینجایی
بحمد الله المفضل اطوار مستدعی اقامت مراسم شکر و مستوجب ادا مت و ظایف احما دست
اعیان ملك و ملّت و ارکان دین و دولت علی الدوام و الاستمرار در مقام رصد و انتظارند،

بيت :

کز اوج جاه و دولت چون خور آساروی بنمائی بفرّ طلعت قرّخ خراسانرا بسرائی
رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاق و ائق است که باسعاف این مقصد و انجاح
این مراد بر عالی این بلاد تفضل خواهند نمود و مدت خواهند^۴ نهاد ظلّ عالی
مدی الايام و اللیالی بر مفارق اکرام و اعالی ممدود باد ،

۱- «ظه»: «آن ذره عقل خورده بین» صحیح است .

۲- در اینجا افتادگی دارد و شاید چنین باشد: الذی يقصر البيان عن اعداد القابه و ...

۳- «مجازی» صحیح است . ۴- «خواهند» صحیح است .

جواب مکتوب حضرت سلطان شماری حسن بیک

شعر :

لقد هبطت ورقاء ذات تحبیر
الی قصر اهل الفقر من قصر قیصر
صحیفه نوح علقت بجناجها
بفضل موفی و اغنیاء موفّر
سده سدره آئین و عتبه سپهر تمکین پادشاه جهان پناه شهریار معدلات شعار
سلطان غزات^۱ و المجاهدین قهرمان الطغات و المعاندین لازالت رایات نصرته منصوبه السماء
و آیات دولته مکتوبه علی لوح البقا. آمین ،

بیت :

معزّ دین حسن بن علی بن...^۲
چو گشت بادیه آباد از او بجای مسموم
کز واست منتظم امروز امر حج غزا^۳
براهل کفر شود صورت غزاش غزا^۴
وزد ز ریگ بیابان نسیم روح افزا
نتافت سر که ندادش بتیغ تیز سزا
ز طوق طلعت^۵ او هیچ صاحب افسر
جهان ز حادثه گو باش در امان که زحزم
بعهد معدلتش نیست ظلم کیشانرا
جز آه و ناله جزاء الاله خیر جزا
مشعر باستخلاص احرامیان^۶ دور از راه و منبئی از توجه عسا کر عالم گیر جهان-
ستان بعزیمت غزاه کفار نواحی گر جستان، روضه جان لب تشنگان بادیه شوق جمال
کعبه مراد را نضرتی تازه داد و حدیقه جنان جگر خستگان معر که جمال^۷ و اجتهاد
را خضرتی تازه بخشید مر^۸ همگنان همدل و همزبان، مصرع: روی نیاز بر زمین دست
دعا بر آسمان، وظایف دعا گوئی ادا کردند و مراسم شکر گزاری بجای آوردند لایزال
برکات اقدام طایفان حول بیت الحرام و میامن اقدام غزات نصرت انجام بر قلع و
قمع عدات ملت اسلام ممد حال و معدّ انجام آمال ملازمان مخیم جاه و جلال و معسکر
عزّ و اقبال باد بالنبی و آله الامجاد .

۱- «الغزات» صحیح است . ۲- در اینجا کلمه «عثمان» افتاده .

۳- «حج و غزاه» صحیح است . ۴- «غزاه» صحیح است . ۵- «ظ»؛ طاعت

۶- «ظ»؛ حرامیان ۷- «ظ»؛ جهاد ۸- کلمه «مر» در اینجا جزا آید بنظر میآید

جواب مکتوب خواجه جهان بجانب هندوستان

ناتق برق موهنأ من حمى هند
وهب نسيم سحرة من ربانجد
فمن شيم هذا البرق امسيت في جوى
ومن شم هذا الريح اصبحت في وجد
هدهدى آمد فرو تاج كرامت بر سرش
نامه اى چون نافه چين بسته سر گوئى توان
نامۀ اقبال و دولت بسته بر بال و پرش
يافت بوى جان مشام دل چو بکشادم سرش

ن والقلم و يسظرون^۱ که جواهر گوناگون که تا اکنون در خزانه غیب مکنون
و در گنج نامه لاریب مخزون بود و بواسطت قلم ساعات رقم در سلك اظهار ورشته اشتها
انتظام یافته زیور جمال نامه میمون و حلیه کمال صحیفه همایون آمد الی قیام الساعه
وساعة القیام درة التاج امراء الکلام و واسطة العقد لیالی و ایام بلك انگشت نمای سبجه
گردانان صوامع قدس و مجلس آرای نکتہ پردازان مجامع انس خواهد بود .

شعر :

کتاب كعقد الدرّ جودة نظمه
تكون لسلك النطق واسطة العقد
فلما فلتك الختم عنه وجدته
خطوط رياحين على صفحة الورد
علاکتب وقعا حيث صار موقعا
بتوقيع فرد في العطيه والرفد
زان گرامی نامه هر سطرى جو عقد گوهر بست
سبجه کرده قدسیان از عقدهای گوهرش
شاهد غیب است معنیهای مستورش که بس^۲
ناطقه مشاطه وار از در و گوهر زیورش
نوع و رس حجله فکرست هر حرفی از آن
کرده خامه جامه ای از شعر مشکین در برش
چون رخ خوبان که افزاید جمال آن زخظ
داده توفیق خداوندی جمال دیگرش

اعنى حضرت من خصه الله تعالى بين الاكارم بزينة الملكية و رقاه بحسن المكارم الى
رتبة الملكية مهج اولى الكرم من نواثر اشواقه تخترق و قلوب ذوى الهمم من نواثر اشواقه تحترق
خداوند گار نوع انسان خدایگان عوالم فضل واحسان

كريمٌ وحيدٌ شاع بالبر امره
وبالوجود كالحب المطيرة بالجوود (كذا)
فكم سائل يخزيه ضيق معيشة
يعيش بمساويله في عيشة رغد
عدا الحمد محموداً على سنن الورى
من اشتق في القابه اسم من الحمد

۱- ن والقلم وما يسظرون .

۲- دظ: ه، که بست

آفتاب فضل کز آغاز دوران آمدست
خسرو اقلیم دانایی که می باید گرفت
دست اولک بخش و گوید دولتش الملك
جلال الحق والدنيا والدين غياث الاسلام و مغیث المسلمین ادام الله تعالی ظلال جلاله
علی المعترفین بفضلہ المقترفین من افضاله

هر چند دیده هجران دیده را در تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال روزافزون
و مطالعه غرت غراء همایون دست نداده اما جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت
و وحدت سرای لاهوت دم محبت و وداد زده و قدم یگانگی و اتحاد نهاده .

بیت :

وان ثم افزمن حیث جسمی بوصله
فأر واحنا کانت بموطن وحده
گرچه هرگز چشم ظاهر کحل بینائی نیافته^۱ زاستان او که دانم زواج کیوان بر ترش
عمرها پرواز کرده جان عرشی آشیان در هوای طاق ایوان و رواق منظرش
«وین^۲ سابقه محبت و اخلاص و رابطه موّت و اختصاص»^۳

ولما اقلت الشوق نحو جنابه
من المهدار جوان تكون^۴ الی للحد^۵
دلغ عشقش کز ازل خیاط فکرت دوخت است بر قدمن عطف دامان باد جیب محشرش^۶
خدمات مشکینه انسمات ومدحات دریه...^۷ مقتبس از شرایف اوقات ان لله فی ایام
دهر کم تفحات که بضاعة مزجات متوطنان کنعان حرمان وضراعت مهداة ننگ دوستان^۸
بیت الاحزان هجران تواند بود مرقوم و معروض میگردد و از حضرت معبود سعادت
بهبود اولیاء آن خلاصه وجود مسألت میرود و چون از ریا مبراست امید اجابت میباشد.

۱- «نیافت» صحیح است . ۲- «ظ»؛ «وباین»

۳- بنظر می آید که عبارت داخل گیومه جایش یائین تر و بعد از شعر «دلغ عشقش کز ازل...»

۴- «ظ»؛ یکون

۵- بنظر می آید جای این شعر بعد از دوشعر عربی است که به جمله «وان لم افز» شروع شده؛

۶- این شعر نیز باید جایش در دنبال دوشعر فوق باشد که بجملة «گرچه هرگز» شروع

شده . ۷- در اینجا کلمه ای افتاده دارد شاید «اللمعات» باشد.

۸- شاید «تنگستان»

بیت :

هدایا النحایا کلّ یوم و لیلة
 میفرستم از درود چشم (کذا) خود هر دم درود بر مقیمان دیار و خاکبوسان درش
 میل و شعف بذیل شرف دستبوس خدام سده سدره مقام نه در آن درجه است
 که بر شرح خامه شرح توان داد یا در طی نامه نشر آن توان کرد .

بیت :

نتایج اشواقی الیه شدیدة
 کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد
 آرزوی من بچاک پای او افزون بود
 ز آرزوی غرقه در آتش بخلد و کوشش
 از آن وقت باز که توقیع واجب التوقیر منبی از التفات خاطر خطیر بجانب
 این فقیر سمت تحریر یافته مطرح اندیشه و خیال و مطمح نظر امانی و آمال جز استسعاد
 بتقبیل انامل شریفه و استرقاد بتحصیل فواضل منیفه امر دیگر نیست .

بیت :

الی رضیهٔ یصبو فواداً دایماً
 کماکان یصبو قلب بشر الی هند
 جای آن دارد که آرام و هند اینسان که شد
 هند عکس روی از عکس جمال انورش (کذا)
 ملک او هندست و من آن بشر عشق آئین که بود
 عمرها سودای هند اندر دل غم پرورش
 و چون بتجدید در این ایام عزیزی از باریافتگان آن آستان رفیع الشان که
 قبله گاه پاکان و منزلگاه راستانست رسید و نوید مزید التفات رسانید و بر طبق صدق
 آن شهود عدول از هر جنس گذرانید لواعج شوق و تحن بدریافت شرف ملاقات متوقّد
 شد و دواعی سلوک طریق مقتضی بادراك دوات موصلت متاگد گشت .

شعر :

اتانی و فدالبر من عنده و قد
 تو قد نارا شوق من ذلك الوقد
 نار شوق سوخت دل خواهم بیادش بردهم
 باشد آمیزهٔ بچاک کوی او خاکسترش
 اما بواسطه تراحم علایق و تراکم عوایق که از آن مراقبهٔ اوقات کهن سالیست

۱- شاید «روضه» باشد ۲- «فواد» صحیح است .

۳- «ظه» بیادش ۴- «آمیزد» صحیح است .

شکسته احوالی که بحکم اللجنة تحت اقدام الامهات مصلحت نیست که سر از قدش بردارم
این نیست بعمل نرسیده و این امنیت محصل نگردیده .
قصدت انخرطی فی مقیمی بلاده قصدت عوادی الدهر عن ذلك القصد
ما در ایام از خاک درش دارد جدا وای فرزندی کزین در خصم باشد مادرش
با این همه امید چنانست که حضرت مسبب الاسباب جلّ شانه سببی که متضمن نیل
این دولت و متکفل ادراک این سعادت باشد مهیّا دارد و میسر گرداند .

بیت :

ولا باس لی ان یرفع الله بیننا و یفتح یوما بیننا سبل الرشده
چشم میدارم که پیش از بار بستن زین رباط باز من بنده^۱ فلک روزی بعزم کشورش
اطناب باسهاب کشید و اسهاب با ملال و اتعاب انجامید، ریاض جدّت حضرت دولت
و نصرت از جویبار فضل و فواضل حضرت در مرآت بطراوت و نصرت^۲ ابدال آباد در ترقی
و ازدیاد باد به محمد و آلّه الامجاد و صحبه الاخیار .

لقد طال ما ادرجته فی صحیفتی فمادعو دعاء لایقابل بالرد
مختصر سازم سخن کز تار و پود حرف و صوت نیست ممکن خلعت مدحی که افتد در خورش
بر سریر شوکت و اقبال با ادا لایزال بخت دمساز و سعادت یار و دولت یاورش
این رباعی بر عنوان مکتوب نوشته شده بود .

یا ایتها الصحیفة المزبوره فی طیک قصة الهوی مستوره
زنها که آوری مرا پیش نظر لوجدت بنظره الرضا منظوره

جواب مکتوب دیگر هم از خواجه جهان علیه الرحمه

اتانی کتاب فاح من نشر طیبه نسیم و داد فیسه برد آرام
ففی کل معنی منه غایة بغیتی و فی کل معنی^۳ منه کنه مرامی
رسید نامه رسانی ز شهر یار گرامی
نه نامه درج لطافت که درج بود در آنجا
جواهر هنر و فضل و مکرمت بتمامی

۱- «ظ»؛ بار من بندد ۲- «نصرت» صحیح است .

۳- شاید بجای این یکی کلمه «لفظ» باشد ؛

چون عرایس معانی ابکار که نفایس مغانی افکارند بعد از تمثیل بصور خیالی
و تشکّل باشکال منالی جواهر زواهر حسن عبارات و لالی متلالی لطف استعارات را زیور
سر و بروحل^۱ و شاح و افسر کرده از خللال حجال و خطوط و صدودغالیه رنگ فام^۲، مصرع:
کالدرد فی الدجیة و الشمس فی الغمام، جلوه گری نمودند هر یک از قواعد جسمانی و مدار
کسر^۳ روحانی حظی دیگر یافتند و بهره ای هر چه تمامتر گرفتند، باصره از مشاهده
نقوش قلمی و صور رقمی آن اطراف و اکناف حدیقه حدقه را سنبل و ریحان و بنفشه
ضمیران^۴ کاشت و از باران سحاب شوق شبنم^۵ اشک نیاز سیراب و زبان^۶.

از عکس خط سبز تو ای رشک قمر رستست ز باغ خاطرم سنبل تر
می پرورمش بیادگار خط تو از شبنم اشک سخن و خون جگر
ذایقه اجلاوة^۷ الفاظ شهد آمیز و عذوبت کلمات سوزانگیز^۸ کام جانرا چاشنی
شربت عینا یثرب بهما منه^۹ المقربون چشائید و شاهه از نیم^{۱۰} روایح روح پرور و استشمام
فوایح روح گسترش مشام جانرا شمیم شراب و یسقون من رحیق مختومة ختامه مسک رسانید.
مصرع: دل ازین مو^{۱۱} مست و جان زان چاشنی از دست شد.

بقیه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- «ظ»: حلیه
- ۲- ظاهراً «غالیه فام» صحیح است.
- ۳- ظاهراً «مدارك» صحیح است.
- ۴- «ظ»: و ضمیران
- ۵- «ظ»: و شبنم
- ۶- ظاهراً «وریان» صحیح است.
- ۷- ظاهر «ازحلاوة» صحیح است.
- ۸- بمناسبت «شهد آمیز» در جمله قبل ظاهراً «سوزانگیز» صحیح است.
- ۹- کلمه «بها» قبل از «منه» زائد است.
- ۱۰- «النیم» النعمة التامة. المنجد - شاید هم «نسیم» باشد.
- ۱۱- «ظ»: بو